

تفسیر آیه الکرسی

مؤلف:

از مؤلفی ناشناخته



تفقیق:

علیرضا اصغری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه تصحیح

رساله حاضر در تفسیر آیه شریفه «الکرسی» است. مؤلف در رساله مشخص نیست. او خطبه رساله تفسیرش را به شاه سلیمان صفوی تقدیم کرده است. او می گوید:

زبدۀ سلاطین معدلت آئین جهان، نقاوه خواقین نصف قرین زمان، السلطان بن السلطان، الخاقان بن الخاقان، السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی، ... مؤلف در مقدمه به ذکر احادیثی در بیان شرف و فضیلت آیه الکرسی اشاره کرده است. او در ادامه به تفسیر فقرات آیه شریفه پرداخته است. او کلمه جلاله «الله» را اسم ذات از برای معبود به حق می داند. این لفظ دلالت بر کلمه اخلاص دارد، به این معنا که غیر از معبود به حق الهی نیست که استحقاق عبودیت را داشته باشد. سپس بحث اشتقاق لفظ جلاله «الله» را مطرح و به نقل اقوال می پردازد. او می گوید لفظ جلاله «الله» را مطرح و به نقل اقوال می پردازد. او می گوید لفظ جلاله «الله» یعنی ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است. اگر ذاتی جمیع صفات کمال را به نحو اتم و اکمل دارا بود پس آن ذات واجب الوجود، عالم مطلق، قادر مطلق و به تمام صفات جمالیه و کمالیه متصف خواهد بود. و نیز در بحث عروة الوثقی می گوید:

عروة وثقی تمسک به راه حق است به صورت محسوس. کسی که متمسک به ایمان شود و به معبود غیر حق تعالی کافر شود به چاه ضلالت نمی افتد.

سپس احادیثی ذکر کرده در اینکه مراد از عروة الوثقی ایمان به خدا و محبت به اهل بیت پیغمبر اکرم است.

مؤلف رساله حاضر، ایمان به خدا را مشروط به شرط محبت اهل بیت می داند و معتقد است ایمان کسی کامل است که محبت چهارده معصوم را داشته باشد. لازمه محبت و ولایت،

تبری و دوری جستن از دشمنان آل محمد است. رساله حاضر براساس تنها نسخه موجود در کتابخانه آیت الله گلپایگانی - رحمة الله علیه - به شماره : ۳۸/۱۳۰ تصحیح و تحقیق شده است.



والسلام علی من اتبع الهدی
علیرضا اصغری



بسم الله الرحمن الرحيم مقدمه مؤلف

زبان خامه عنبرین شائبه به حمد جهان آرای رطب اللسان و عذب البیان است که به حکمت بالغه پادشاهی، کرسی ملک و سلطنتش ساخت با فصاحت، عقل دوربین را محیط و کلک جوهر سلک قلم بشنای مملکت پیرای گوهر افشانی است که به مشیت کامله سلطانی زمین بی پایان و هم و اندیشه در قبضه قدرتش محاط، و درود نامعدود نثار روضه مظهر اعجاز قرین امید گاهی است که عروة الوثقی دین واجب الازعانش که از شایبه هر گونه اکراه بریست، مستمسک حق برون صدق آئین است، و ایمان به ملت بیضای ابد توأمانش که چراغ افروز طریق مستقیم سعادت پروری است که وسیله خروج از تنگنای ظلمات شکوک و جهالت و دخول در وسعتکده نور ابدی الظهور علم و یقین - علیه و آله الأظهار صلوات المصلین ما دامت الصلوة معراج المؤمنین - .

اما بعد، بر سالکان مسالک دین پروری و راهروان شوارع شریعت گستری پوشیده نیست که برکات بیئات قرائت کریمه عظیمه آیه الكرسي و آثار بی شمار تلاوت آن موافق مضمون اخبار و روایات صدق آیات، بر آنست که به رشته بیان شیرازه بندی نسخه جامعه شرح جمع آن توان کرد چون درین ولا به تقریب رجوع به تفاسیر معتبره برخی از فواید این آیه کریمه به دیده استفسار داعی دوام دولت قاهره محمد جعفر گردیده بود، به خاطر قاصر رسید که بر سبیل اختصار در باب شرح این کارنامه خامه انشاء کردگار رساله نگارش دهد که معرفت منافع آن محرک دواعی ایمان ارباب ایمان گشته، بعد از هر نمازی که به تقریب کار گذاری تعقیب ذخیره اندوزی خیر دنیا و عقبی نمایند، خواندن این آیه کبری و عطیه عظمی رافوت و فرو گذاشت نموده، عواید آثار آن به روزگار فرخنده آثار نواب کامیاب



عالمیان مآب، گردون قباب، مرتضوی آداب، جمجاه انجم سپاه، کیوان بارگاه، سلیمان مطان، سکندر نشان، دارا دربان، خورشید افق، ظل الهی، درّی سپهر پادشاهی، خلف الصدق خاندان خلافت نشان مصطفوی، چشم و چراغ دودمان توأمان صفوی، آب و هوای گلزار همیشه بهار سلطنت با جلال گلگونه بهارستان خلد آثار، دولت و اقبال آیه رحمت نامتناهی، سرمایه حاجت رعیت و سپاهی، رونق افزای دولت خداداد، چمن آرای گلشن عدل و داد، عهدش با وفا هم قسم ملکش با ملت توأم، در پیش قصر عزتش حرف از کاخ سپهر زدن کلامی است ظاهر الاختلال و قدرتش سخن از چرخ برین گفتن دلیلی است واضح بر پستی خیال. هر که چون روز با مهرش برآید روزگار تاج زرد وزآفتابش بر سر گذارد، و هر که چون شب با تیره بختی از آستان عزتش بگذرد قهرمان قضا از کواکب مسمار بر اندامش دوزد و در عهد دولتش که تا یوم القیام پاینده باد اگر شخصی به خواهش طبیعت خود برگ کاهی رباید چون کهر با چهره اش از بیم زرد شود، و اگر کسی را خیال گردن کشی در سر باشد چون عنقا بی نام و نشان گردد.

وکیل عدلش مقرر فرمود که هر نوری که در مدت زمان ماه از خورشید وام گرفته ماهیچه لوی ظفرش به او باز دهد، و کفیل تربیتش امر کرده که مزدور سلسله نیّری که به انجام رسیده باشد از نو، آئین آغاز پذیرد.

زبده سلاطین معدلت آئین جهان، نقاوه خواقین نصفت قرین زمان، السلطان بن السلطان، الخاقان بن الخاقان، السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی، بهادر خان، لازالت دعوات خلود دولته القاهرة مدعوه بین كافة الأنام، و آیات فتحه و نصرته متلوة بألسن الخواص و العوام، عاید گردد، و الله المسئول فی کلّ باب و به الاستعانة و الیه المرجع و المآب

ذکر احادیثی که در بیان شرف

آیه الکرسی وارد شده

باید دانست که احادیث بسیار در بیان شرف و فضائل این آیه شریفه وارد شده، چون این رساله گنجایش ذکر همه نداشت به ترجمه چند حدیث اختصار نمود.

از حضرت رسول ﷺ روایت شده که آن حضرت فرمودند:

که عظیم ترین آیتی که در قرآن مجید واقع شده، آیه الکرسی است. هر که آن را

بخواند حضرت حق سبحانه و تعالی دو فرشته به او بفرستد که اعمال خوب او را در نامه اعمال او بنویسند و اعمال ناشایست او را از نامه اعمال او محو کنند تا روز دیگر در آن ساعتی که این آیه را خوانده! ^۱

و نیز آن حضرت - صلوات الله علیه و آله - فرموده که: بهترین سوره های قرآن سوره البقرة است، و بهترین آیات سوره البقرة آیه الكرسي است. ^۲

و جابر انصاری از آن حضرت - صلوات الله علیه و آله - روایت کرده که هر که از سوره البقرة آیه الكرسي را بخواند بعد از هر نماز فریضه هفت آسمان از هم شق شود و متصل نشود تا حضرت حق سبحانه و تعالی به نظر مرحمت و شفقت خود بر خواننده آن، و اعمال بد او را محو کند تا روز دیگر به همان ساعت که آیه الكرسي را خوانده. ^۳

و نیز آن حضرت علیه السلام فرموده که:

این آیه کریمه عظیم ترین آیات قرآن مجید است و آن را زبانی است که خدای تعالی را تقدیس و تسبیح می کند نزد ساق عرش. ^۴

و حضرت امام جعفر صادق از آبای کرام خود علیهم السلام روایت کرده که:

حضرت امیرالمؤمنین - علیه الصلوة و السلام - فرمودند: که چون آیه الكرسي نازل شد، پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: که آیتی فرود آمد از گنج عرش و هر بتی که در مشرق و مغرب بود بر روی در افتاد و ابلیس لعین بترسید و قوم خود را گفت که امشب حادثه واقع شده، من بروم از مشرق تا مغرب را بگردم ببینم که چه حادثه واقع شده است، پس در همه اطراف عالم می گردید تا آنکه به مدینه مشرفه رسید.

مردی را دید به او گفت که دیشب چه حادثه افتاده و کدام امر عظیم نازل گشته، آن مرد گفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ما را خبر داده که آیتی عظیم الشأن که از گنجهای عرش خداست نازل گشته و از هیبت آن همه بتهای عظیم که در عالم بودند بر روی در افتادند. ابلیس پیش قوم خود آمد و خبر داد و همه غمگین شدند. ^۵



۱. مجمع الصادقین، ج ۲، ص ۹۴.

۲. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۴۴.

۳. مجمع الصادقین، ج ۲، ص ۹۵.

۴. مسند أحمد، ج ۵، ص ۱۴۱؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۳۲۸؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۷.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۳۵، ح ۴۸۲۸؛ منهج الصادقین، ج ۲، ص ۹۶.



و نیز از آن حضرت علیه السلام منقول است که :

هر که آیه الکرسی بخواند در وقت بیرون آمدن از خانه ، حق تعالی هفتاد فرشته بفرستد تا برای او دعا و استغفار کنند ، و چون به خانه باز آید و بخواند حق تعالی تنگدستی و درویشی از پیش او ببرد .

و نیز فرموده اند که : آیه الکرسی پنجاه کلمه است . و در هر کلمه پنجاه برکت است .^۱ و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که :

هر که یک بار آیه الکرسی بخواند حق تعالی هزار مکروه از مکروهات دنیا و هزار مکروه از مکروهات آخرت از او دور کند که کمترین مکاره دنیا درویشی و کمترین مکاره آخرت عذاب قبر باشد .^۲

و نیز در نقل آمده که :

هر که مداومت کند بر قرائت آیه الکرسی بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان باشد و محتاج خلاق نشود و حق تعالی از فضل و کرم خود مال بسیار به وی بدهد و روزی او را فراخ گرداند ، و از جایی روزی به وی رساند . که در خیال او نگذشته باشد . و هر که هر صبح و شام بخواند از شر دزد و حرامی ایمن باشد و در امان حق تعالی باشد ، و از عذاب آتش محفوظ ماند ، و اسباب و امتعه او از سوختن ایمن گردد ، و از خواب پریشان دیدن و در خواب ترسیدن نجات یابد ، و از آفت جنبندگان چون مار و کژدم و غیر آن سالم ماند ، و از همه آفات و بلیات محفوظ گردد ، و جن و انس مضرت به او نتوانند رسانند . و اگر آن را بسیار خواند در زندگی خود منزل خود را در بهشت ببیند .

عبدالله پسر عوف روایت کند که :

شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شده و خوف در دلها نشسته و خلاق را در صف محشر بداشتند ، مرا بیاورند و موقف عرصات حاضر کردند و حساب مرا کرده به بهشت بردند ، چون به بهشت در آمدم قصرهای بلند و کوشکهای مزین بر من عرض کردند که از جمال و نیکوئی آن حیران بماندم ، مرا گفتند که در های قصرها را بشمار چون آن ها را شمردم پنجاه در بود ، پس گفتند : خانه هایش را بشمار چون شمردم صد و هفتاد و

۱ . فیض القدیر شرح الجامع الصغیر ، ج ۴ ، ص ۱۶۱ ، ح ۴۷۵۴ ؛ مجمع البیان ، ج ۲ ، ص ۱۵۷ ؛ کنز العمال ، ج ۱۲ ، ص ۳۴۶ ، ح ۳۵۳۴۴ .

۲ . الأملی للصدوق ، ص ۱۵۸ ، ح ۶۸۵۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۶۲ ، ح ۱ .



پنج خانه بود، مرا گفتند: این همه از توست .

من از شادی از خواب بیدار شدم و خدای را شکر کردم . بعد از نماز صبح پیش محمد بن سیرین رفتم که او در تعبیر خواب کامل بود، خواب را بیان کرده گفت : چنان می نماید که تو آیه الکرسی بسیار می خوانی . گفتم : بلی تو از کجا دانستی . گفت از اینجا که آیه الکرسی پنجاه کلمه است و صد و هفتاد و پنج حرف . من چون این شنیدم از حفظ و علم و مهارت او در تعبیر خواب و در علم تفسیر قرآن بسیار تعجب کردم . و نیز از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - مرویست که : هر که آیه الکرسی را بعد از نماز فریضه بخواند حضرت حق تعالی او را داخل بهشت می کند . و همچنین حدیثی از آن حضرت در باب فضیلت آیه الکرسی روایت شده و در آخر آن حدیث فرموده اند که :

هر که آیه الکرسی را بخواند ثواب او مثل ثواب کسی است که در خدمت پیغمبران جهاد کند تا شهید شود.^۱

و هم از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - مرویست که : «از برای هر چیز بلندبست و بلندی قرآن آیه الکرسی است».^۲

و نیز روایت شده که :

هر که بخواند آیه الکرسی را وقت بیرون رفتن از منزل خود نرسد به او چیزی که مکروه او باشد تا اینکه بازگردد.^۳

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾

کلمه جلاله ، اسم ذات معین مشخص معبود بحق است بنا بر مذهب حق ، اگر چه موضوع مفهوم معبود بحق بودی چنانچه زعم بعضی از علما است ، بایستی که مشرکین تماما از گفتن ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ ابا نمایند ، چه همگی فرقه معبودین خود را معتقد حقیقت بودند . و معنی کلمه اخلاص به غیر از این نبود که الهی نیست به غیر از معبود به حق و کسی قایل نبود که معبود باطل است . اگر چنانچه مراد از واجب الوجود بودی چنانچه عقید

۱ . کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۵۶۹ ، ح ۲۵۶۷ .

۲ . وسائل الشیعة ، ج ۱۱ ، ص ۳۹۶ ؛ تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۱۳۶ .

۳ . بحار الأنوار ، ج ۵۹ ، ص ۲۸ ؛ ج ۷۶ ، ص ۳۹ و ۱۶۹ .



برخی است بایستی که مجوس که نور و ظلمت را واجب الوجود می دانند و سایر فرقی که معتقد واجب الوجود - نعوذ بالله من أقوالهم - قایلند از گفتن کلمه طیبه تحاشی نجویند، و همچنین لازم می آید که موحد بودن هیچ کس از گفتن این کلمه طیبه ظاهر نشود، چه هرگاه کلمه جلاله موضوع از برای شخص خاص نباشد و موضوع از برای مفهوم کل باشد ممکن است که گویند کلمه توحید قابل باشد به اینکه دو فرد از این کلی یا زیاده از آن موجود بوده باشد - نعوذ بالله منه - .

و اصل کلمه جلاله إله بود، همزه را انداختند و به عوض آن حرف تعریف که الف و لام است آوردند، «الله» شد .

و اشتقاقش از آله به معنی تحیر است . و چون حضرت الهی محل تحیر عقول است اطلاق این اسم بر او شده . یا مشتق از آله به معنی عبد است . پس إله معبود است . و بر این تقدیر وجه تسمیه ظاهر است . و وجوه دیگر نیز گفته اند . نهایت هر چه ارجح از آنها بود در اینجا ذکر شد .

و کلمه جلاله از سایر اسماء دیگر واجب تعالی به وجوهی چند امتیاز دارد . و ما بر ذکر بعضی اختصار می کنیم :

اول : آنکه این ، اسم ذات است . و به حسب وضع به واسطه اصل ذات بی وساطت صفتی موضوع است . و اطلاق هر یک از اسماء حتی غیر از جلاله بر ذات واجب به اعتبار صفتی بوده ، هر چند که بعضی به اعتبار غلبه استعمال آخر اسم ذات شده است .

ثانی : آنکه اطلاق این اسم بر غیر خدا نشده نه حقیقه و نه مجازا بخلاف سایر اسماء که هر یک بر دیگری اطلاق شده یا حقیقه یا مجازا یا از باب تعنت در کفر .

ثالث : آنکه این اسم از سایر اسماء در میان خلق مشهورتر است .

رابع : آنکه ذکر این اسم در قرآن مجید و ادعیه بیشتر است .

خامس : آنکه کلمه اخلاص و شهادت به این اسم واقع شده .

سادس : آنکه احرام نماز که افضل عبادات است به این اسم واقع است .

سابع : آنکه این اسم با اسماء دیگر هرگاه در ذکر جمع شود کلمه جلاله مقدم است .

مثل : الله الرحمن الرحيم ، و هیچ کس نگوید : الرحيم الله .

ثامن و تاسع : آنکه در ضمن این اسم ذات به اتصاف تمامی صفات کمال مشتهر شده ،

چنانچه هرگاه کلمه جلاله مذکور شود از او ذات مقدس الهی متصف به تمام صفات کمال مثل قدرت و علم و حیا و معبودیت و وجوب وجود و سایر صفات کمال ثبوتیه و موصوف به تمام نعوت جلال سلبيه چون نفی شریک و نقایص و باقی اوصاف سلبيه مفهوم می شود. و این معنا از دو جهت سبب امتیاز می شود:



اول: آنکه آنچه از باقی اسماء او از اوصاف الهیه مفهوم می شود همگی از لفظ جلاله مستفاد و مفهوم می گردد مع شیء زائد. پس لفظ جلاله اکثر مدلولاً باشد. و ثانیاً: آنکه هیچ وصف نیست که بر حضرت الهی جاری شود و امری نیست که خواهش حصول آن از جناب احدیث نشود الا آنکه با ذات واجب تعالی وحده یا به انضمام وصفی علت حصول آن باشد.

پس در هر حکمی از این احکام حکم با علت مفهوم می شود. و این معنی باعث تقویت حکم و قوت وثوق و اعتماد بر حضرت الهی نمی شود. مثلاً در مقام سوال که گوئیم: أسأل الله الرحمة، معنی آن است که سوال می کنم از ذاتی که تمام اوصاف کمال از اعطای رحمت و غیر ذلک را دارد.

و این باعث وثوق و اعتماد دائمی است نزد واجب تعالی... نیز اگر گوئیم: ﴿خلق الله السموات والأرض﴾، معنی او آن است که آفریده است آسمان و زمین را ذاتی که قدرت کامله و سایر اوصاف کمال را دارد. و این باعث تقویت حکم است... این که در کتاب مشارق الأنوار ذکر شده و آن آنست که این اسم مقدس عبارت از چهار حرف است که به انضمام مجموع این حروف این کلمه مقدسه حاصل شده، هر یک از این حروف را که... بیندازیم از باقی حروف این اسم مقدس معنی خاص مفهوم می شود که اشاره به عین ذات باشد یا ایما به صفتی از صفات، چه اگر الف را بیندازیم آنچه باقی ماندلله خواهد بود و معنیش این است که از برای خداست ﴿ولله کل شیء﴾، و اگر الف و لام را بیندازیم آنچه باقی مانده صورت «له» خواهد بود ﴿وله ما فی السموات والأرض﴾، و اگر لام را بیندازیم ضمیر باقی ماند که مرجع آن، آن است و اصل کلمه «هو» است که اطلاق آن بر ذات واجب تعالی بسیار شده.^۱

﴿لا إله إلا هو﴾ کلمه اخلاص و توحید است. و معنی آن به حسب ظاهر این است که

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۳۷.

نیست خدائی به غیر از ذات حق تعالی، یعنی معبود به حق ولایق عبادت همین ذات مقدس اوست و بس، و به غیر از او معبودی بر حق نیست.

﴿الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾

حَی و قَیُّوم از اسماء حسنی است. و حَی صفت هستی است، و مشتق از حیات است. و حیات در لغت به معنی زندگی است، و به معنی دیگر نیز آمده مثل عقل و علم و سعادت آخرویّه و غیر ذلک.

و بر جناب مقدّس الهی که اطلاق می شود به هیچ یک از این معانی که مذکور شد نیست. و همچنین به این معنی که حیات صفتی موجودی زاید بر ذات حق تعالی بوده باشد هم نیست، چه در علم کلام مزین و مبین و در علوم حکمیه به ادلّه عقلیه و نقلیه ثابت شده که حق تعالی را صفتی که موجود و زاید بر ذات مقدس بوده باشد نیست، و صفات حق سبحانه و تعالی وجودیه است مثل علم و قدرت موجود است و زاید بر ذات نیست.

و آنچه از آن مفهوم می شود معانی اعتباریه است که عقول بشر به قدر فهم خود هر یک ادراک آن به نحوی از انحاء می کنند. و اگر سلبیه است مثل وحدت و نفی، یعنی تعدّد از واجب تعالی معنی آن سلب نقایص است از ذات مقدّس الهی، و صفات حیات را بعضی از علماء از صفات وجودیه و بعضی از صفات سلبیه می دانند.

و بنابر اول - سلبیه - معنی صفت حیات، بودن ذات است و بحیثیتی که علم و قدرت بر او جایز باشد، لازم باشد. و بنابر ثانی معنی آن جایز نبودن عجز و جهل و غیر آن خواهد بود.

و «قَیُّوم»، یا به معنی همیشه پاینده در ذات و صفات است، یا به معنی قایم به حفظ و تدبیر مخلوقات است، یا به معنی این است که در قوام و بودن خود احتیاج به غیر خود ندارد، و هر چه غیر اوست در وجود و قوام خود احتیاج به او دارد که حاصل معنی این است که خدای تعالی قایم به ذات است و محتاج به غیری در بودن خود نیست، و تمام ممکنات در وجود و قوام و امور خود محتاجند به او. و از این معنی مسائل توحید و معرفت صانع ظاهر می شود؛ زیرا که هرگاه فهمیده شد که قایم به ذات است، دانسته شد که جسم و جوهر و عرض نیست، و حرکت و سکون و سایر صفاتی که در ممکنات موجود و از نقایص است از ذات واجب تعالی مسلوب است، چه متصف به آن صفات نمی شود که قایم به



ذات باشد .

و هرگاه فهمیده شد که جمیع ممکنات به ایجاد او موجودند دانسته می شود که او قادر بر همه ممکنات است ، چه اگر - العیاذ باللہ - قادر بر همه ممکنات نباشد چگونه مستند به او خواهند بود .



و همچنین سایر صفات کمال فهمیده می شود، مثل : عالم و قادر و غیر ذلک ، و از این عبارت شریفه از سه وجه مسایل توحید ظاهر می شود :

اول : از اطلاق لفظ جلاله ، چه قبل از این بیان که آنچه از کلمه مبارکه جلاله مفهوم می گردد ذات مستجمع جمیع صفات کمال است . و شک نیست که ذات مستجمع جمیع صفات کمال باید که واجب الوجود ، عالم و قادر و متصف به تمام صفات جمالیه بوده باشد ، و نیز مبرا از نقایص بوده باشد ، و صاحب نعوت جلالیه هم بوده باشد .

دویم : از کلمه توحید ، چه کلمه توحید دال است بر اینکه به غیر از او خدائی نیست ، پس هر جز و خوبی که بوده باشد باید به جناب مقدس او مستند باشد . و هر موجودی که هست به قدرت او مستند خواهد بود . و در علوم حقه مبین شده که ذات این چنین باید که تمام صفات حسنی را داشته باشد . و بعضی از اهل تحقیق بیان نموده اند که توحید سه مرتبه دارد : توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال . و کلمه مبارکه توحید بر همه از این سه مراتب منطبق است . و بنابراین تحقیق آنچه مذکور شد واضح تر می گردد . و لیکن در این مختصر مقام توضیح آن نیست .

سیم : وصف به حی و قیوم ، چه موصوف به این دو صفت چنانکه مذکور شد باید که قادر و عالم و قایم به ذات باشد و محتاج به غیر نباشد . و از این لازم می آید که واجب الوجود و ابدی و ربّ عالم باشد ، و همچنین متصف بر صفات حسنی بوده باشد ، چه اگر - استعید باللہ - واجب الوجود نباشد چون همیشه عالم و قادر خواهد بود و باید محتاج به غیر باشد . و ظاهر و هویدا است که محتاج به غیر با وجود صفت احتیاج که از جمله نقایص است متصف به صفات کمال و سمات جلال نمی تواند بود . و در این مقام تحقیق دیگر هست چنانکه گوئیم که : صفات حق تعالی خواه ثبوتی باشد و خواه سلبی باشد بر دو قسم است : بعضی نظر به ذات ثابت است و آن را صفات ذات گویند . بعضی نظر به افعال است و آن را صفات فعل گویند . اول مثل وجوب وجود و نفی شریک ، و ثانی مثل



ربّ العالم و نفی ظلم او تعالی شأنه .

و کلمه حق اشاره به قسم اول است ، چه حیّ به معنی سابق که مذکور شد ذاتی است که باید متصف به صفات کمال ذاتی بوده باشد .

و کلمه قیوم اشاره به قسم دوم است ، چه قیومیت نگهداری معلومات و تربیت ایشان است . و کسی که حق تعالی را به این دو صفت یاد کند و این ذکر از دل آگاه باشد او را به تمام صفات جلیله به قدر طاقت خود یاد کند خواهد بود . پس گوینده این ذکر با عقیده درست و دل آگاه به درگاه اله مقرب و دعای حق تعالی به این دو اسم به اجابت اقرب خواهد بود .

و مناسب این معنی است روایتی که نقل شده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود : در روز جنگ بدر با کفار مشغول جنگ بودم چون به خدمت حضرت سید المرسلین آمدم دیدم که آن حضرت در سجود است و می گوید : یا حیّ یا قیوم ، رفتم و باز مشغول جنگ شدم و مرتبه دیگر به خدمت حضرت آمدم دیدم که باز در سجود است و همان دعا را می خواند و به همان دو اسم خدای را یاد می کند مجبلا مکرر رفتم و رجوع نمودم تا وقتی که فتح شد به غیر از کلمه یا حیّ یا قیوم از آن حضرت نشنیدم که بگوید ^۱ . و همچنین از حضرت خیر البشر - صلی الله علیه و آله - روایت شده که :

مهتر و بهتر نام خدای تعالی در سه سوره است : یکی سوره البقرة که ﴿اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ است . و دوم در سوره آل عمران است که ﴿الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ است . و سیم در سوره طه که ﴿وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾ است ^۲ . و در خبر است که این دو اسم دافع جمیع بلاهاوند .

﴿لَا تَأْخُذُهُ سَنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾

«سنة» مقدمه خواب است مثل فتور و سستی که قبل از خواب عارض می شود . و خواب امری است بر همه کس ظاهر ، چنانچه احتیاج به بیان ندارد . و حکما گفته اند که : خواب عبارت از تعطیل حواس و قوای محرکه است به سبب آنکه

۱ . مجمع الزوائد ، ج ۱۰ ، ص ۱۴۷ ؛ الطبقات الكبرى ، ج ۲ ، ص ۲۶ ؛ السنن الكبرى ، ج ۶ ، ص ۱۵۷ ، ح ۱۰۴۴۷ .

۲ . ابتدای متن حدیث اینگونه آغاز می شود : «بروایة أبی امامة ، قال رسول الله ﷺ : اسم الله الأعظم الذي إذا دعي به أجاب في سور ثلاث الى آخر الحديث . [المصباح ، ص ۳۰۶ ؛ مستدرک سفينة البحار ، ج ۵ ، ص ۱۶۸ ؛ المستدرک للنيسابوري ، ج ۱ ، ص ۵۰۶] .

در آن حالت نفس از خارج بدن اعراض نموده متوجه داخل بدن می شود. در این حالت از تدبیر امور باز می ماند. و تفسیر این کلام جلیل آن است که فرا نمی گیرد خدای تعالی را نه سنه و نه خواب.

و در این مقام اشکالی مشهور است که هرگاه گفته شود که او را سنه فرا نمی گیرد فهمیده می شود که او را خواب نیز فرا نمی گیرد. پس در آیه شریفه ذکر «نوم» بعد از «سنه» به چه جهت واقع شده.

جواب از سؤال این به چند وجه گفته اند:

اول آنکه: مبالغه در این بیشتر است، چه فی الحقیقه دو مرتبه نفی نوم شده. یک مرتبه ضمنا و یک مرتبه صریحا، چه هرگاه که بگوئیم او را سنه فرا نمی گیرد و علت فرا نگرفتن آن باشد که غفلت بر او جایز نیست، پس به طریق اولی فهمیده می شود که خوابی که باعث تعطیل حواس و باز ماندن از تدبیر امور است پیرامون ساحت جلال کبریای او نمی گردد. پس بعد از آن ذکر نفی خواب که بشود تأکید سابق شده، و تأکید مشتمل بر مبالغه است.

وجه دوم آنکه: سیاق آیه موافق ترتیب وجود است، چه در جائی که «سنه» و «نوم» موجود شود بلکه در جائی که «نوم» موجود شود «سنه» بر «نوم» مقدم است. پس به این اعتبار در مقام نفی نیز اول نفی سنه شد بعد از آن نفی نوم.

وجه سیم آنکه: کلمه «لا تأخذه» در آیه شریفه به معنی این است که غلبه بر او نمی کند سنه، و سنه اضعف از نوم است، و از اینکه ضعیف غلبه بر او نمی کند لازم نمی آید که قوی غلبه نکند، پس باید ذکر بشود که نوم هم غلبه نمی کند. و اول باید نفی غلبه ضعیف بشود و بعد از آن نفی غلبه قوی. و بعضی از علماء این وجه را ارجح دانسته اند. اما این است که در وجه اول ترجیح داشته باشد؛ زیرا که اخذ در این آیه شریفه به معنی غلبه نباشد، بلکه به معنی فرا گرفتن باشد. و الله تعالی يعلم.

و این جمله تأکید معنی قیوم است، چه کسی که قیوم باشد و تمام امر خلق با او باشد غفلت بر او جایز نیست و با وجود غفلت نگاهبانی از او متمشی نمی شود.

و بسیاری از مفسرین از حضرت رسول ﷺ روایت کرده اند که:

قوم حضرت موسی از آن حضرت سوال کردند که خدای را خواب می باشد؟ حضرت موسی ﷺ مناجات کرد که بار خدا یا تو به گفتار این جماعت دانائی و آگاهی، خطاب آمد که ای موسی من تو را به این معنی آگاه سازم، یک شبانه روز خواب مکن، حضرت





موسی - علی نبینا و علیه السلام - به فرموده حق تعالی یک شبانه روز خواب نکرد . بعد از آن فرشته به او نازل شد با دو شیشه . و فرشته به آن حضرت گفت که خدای تعالی می فرماید که امشب این دو شیشه را در دست نگاهدار تا اینکه روز شود . حضرت موسی علیه السلام به فرموده حق تعالی آن دو شیشه را در دست نگاهداشته و خود را ضبط می کرد تا خوابش نبرد ، عاقبت خواب به آن حضرت غلبه کرد . دستهایش به هم باز آمده ، آن دو شیشه بر یکدیگر خورد و بشکست . فی الحال جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت : حق تعالی می فرماید که تو در خواب دو شیشه را نتوانستی نگاهداشت ، اگر من به خواب روم آسمان و زمین را که نگاه می دارد .^۱

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾

الله يعلم ، معنی آیه شریفه این است که از برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است . یعنی تمام آنها را او آفریده است . و تمام در قبضه قدرت اوست . و حکم او بر همه اشیاء جاری است . و غیر او را یارای آن نیست که در امور او دخلی تواند داشت مگر به فرموده او .

و این جمله نیز تأکید معنی قیوم بودن می کند . چه ، کسی که قیوم باشد و به غیر از او دیگری قیوم نباشد باید که همه چیز آفریده او و ملک او باشد و اگر نه لازم می آید که به غیر او قیومی نباشد . و همچنین تأکید نفی سنه و نوم نیز می کند چنانچه سابقا ظاهر شد .

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾

بعد از آن فرمود که کیست آنکه تواند شفاعت در بر آمدن مطلب تحصیل یا استدعای عفو گناهکاری نزد او بدون اذن او کند . و این جا به معنی انکار است . یعنی بدون رخصت او کسی نمی تواند شفاعتکاری و در خواست گناهکاری نماید . روایت شده که : جمعی از مشرکین می گفتند که بتهای ما شفاعت ما از برای ما می کنند . از برای رد قول ایشان این آیه نازل شد که بدون رخصت ، کسی نمی تواند شفاعت بکند . و از این استثنا ظاهر شد که با اذن ، شفاعت واقع می شود . و اجماع علمای اسلام بر تحقق

شفاعت منعقد است .

و بعضی از سنیان را عقیده این است که :

شفاعت از برای کسی می شود که مرتکب کبیره نشده باشد . و ابطال قول ایشان در

کتب کلامیه شده است .^۱



و آیات و احادیث متواتره از طریق اهل بیت - صلوات الله علیهم - صریح است در اینکه

اهل کبایر را نیز شفاعت می شود و شفاعت ایشان تمام است .

و این جمله نیز تاکید مالک است بر ابلغ وجهی می نماید ، چه ظاهر می شود که ملک

او به نحوی است که کسی را یارای شفاعت کسی بی رخصت او نیست . و چون مذکور شد

که قوام تمام ممکنات مستند به ذات مقدس اوست ، و آنچه در آسمان و زمین است در

قبضه قدرت اوست ، و دیگری را بدون اذن او به هیچ وجه یاری و مدخلی در امور نیست ،

فهمیده شد که حضرت الهی عالم به همه چیزهاست و بدون اذن و خواهش او دیگری نمی تواند

علم به چیزی داشته باشد .

﴿یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم﴾

یعنی خدای تعالی علم دارد و می داند آنچه پیش از اهل آسمان و زمین است و آنچه

بعد از ایشان است .

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که : «مراد اینکه می داند آنچه شده است و آنچه

خواهد شد» .^۲ و کلمه موصول در ﴿ما بین ایدیهم﴾ ممکن است که عبارت از امور دنیا باشد ،

و در کلمه ﴿ما خلفهم﴾ عبارت از امور آخرت ، و عکس نیز ممکن است .^۳ یعنی خدا دانا

و بیناست و می داند تمام چیزها را از امور دنیا و آخرت آنچه پیش از ایشان شده است و

آنچه بعد از ایشان خواهد شد ، و دیگری به غیر از او از مخلوقات نمی تواند علم به چیزی

به هم رسانید مگر آنچه را که او خواهد که آن را بداند . و این نیز تأکید قیوم و مالک بودن و

توضیح آن می شود .

و ممکن است که مراد از کلمه موصول اعمال و افعال خلق باشد . و معنی چنین باشد

۱ . کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ، ص ۵۶۴ .

۲ . تفسیر القمی ، ج ۱ ، ص ۸۴ .

۳ . مجمع البیان ، ج ۲ ، ص ۱۶۰ .



که حق تعالی داناست به آنچه خلق از ملائکه و انس و جن پیش از این کرده اند از کارهای خوب و بد و آنچه بعد از این خواهند کرد، و کسی به غیر از خدای تعالی دانا به آن نیست مگر به این نحو که حق تعالی او را مطلع سازد.

و از این نیز ظاهر می شود که شفاعت کسی بی اذن او نمی تواند کرد، چه شفاعت وقتی حسن و نیکوست که شفیع داند که آن را شفاعت از برای او می کند لیاقت شفاعت دارد، و این وقتی می شود که عالم باشد که آن شخص چه کرده است.

پس شفاعت را کسی می تواند نمود که حق تعالی او را عالم گردانیده باشد به اعمال مردم. و این معنی دوم تاکید و توضیح جمله ﴿من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه﴾ می کند. و دور نیست که به اعتبار قرب اقرب باشد. و معانی دیگر هم مفسرین گفته اند و خلاصه همه معانی این است که خدا همه چیزها را می داند. و همه چیزها معلوم اوست و هیچ کس از مخلوقات بدون اذن او نمی تواند چیزی را بداند، و آنچه را می داند به رخصت اوست. و مشیت او تعلق گرفته که آن را بداند. و اگر او نمی خواست نمی توانستند که آن را بدانند.

﴿و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء﴾

و معنی این، آن است: یعنی احاطه نمی کنند و فرامی گیرند چیزی از دانش او را، یعنی از معلومات واجب تعالی مگر آنچه او خواهد. و این جمله نیز تاکید قیوم است.

﴿وسع کرسیه السموات و الارض﴾

یعنی فرا گرفته است کرسی او تمام آسمانها و آنچه در آنهاست و تمام زمین و آنچه در اوست. و مفسرین از برای کرسی معانی بسیار گفته اند: یکی آن که: کرسی در زیر عرش است و احاطه به تمام اینها کرده.^۱ و از پیغمبر ﷺ مروی است که: «آن حضرت فرمودند که همه آسمانها و زمین نسبت به کرسی مثل حلقه ای است در بیابان».^۲

و در تفسیر علی بن ابراهیم منقول است که:

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زاره پرسید که کرسی وسیع تر است یا آسمانها، آن

۱. التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۱۱.

۲. شرح أصول الکافی للمازندرانی، ج ۴، ص ۱۰۰؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۶۰.

حضرت فرمودند: که کرسی وسیع تر است و هر چه را حضرت حق سبحانه و تعالی آفریده در میان کرسی است.

و نیز روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه کریمه ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ فرمودند:



که آسمانها و زمین و هر چه را که حق تعالی آفریده در میان کرسی است و چهار فرشته به جهت حمل کرسی خلق شده، یک فرشته بصورت آدمیان است و فرمودند که گرامی ترین صورتها پیش خدای تعالی صورت بنی آدم است. و این فرشته دعا و تضرع به جناب الهی می کند و طلب شفاعت و روزی از برای بنی آدم می نماید. و فرشته دوم به صورت گاو است. و فرمودند که گاو، بزرگ حیوانات است. و این فرشته دعا و تضرع به جناب مقدس الهی می کند و طلب روزی و رحمت از برای حیوانات می نماید. و فرشته سیم به صورت کرکس است. و کرکس بزرگ جانوران پرنده است. و این فرشته تضرع به جناب الهی می نماید و طلب رحمت و روزی از برای جمیع جانوران پرنده می کند. و فرشته چهارم به صورت شیر است. و شیر بزرگ جانوران درنده است. و این فرشته خضوع و تضرع به درگاه الهی می نماید و از خدای تعالی طلب روزی و رحمت به جهت جانوران درنده می کند.^۱

و چون حدیث طولی داشت تمام متن را ترجمه ننمود به موضع حاجت اختصار شد. و احادیث دیگر نیز به این معنی که: کرسی جسم بزرگی است که آسمانها و زمین در میان اوست وارد شده.

و بعضی گفته اند که: مراد از کرسی علم است، یعنی علم جناب الهی تمام آسمانها و آنچه در اوست فرو گرفته، و عالم به همه چیزهاست، و چیزی نیست که او علم به آن نداشته باشد و آن را نداند.^۲

و بعضی گفته اند که: از کرسی معنای مجازی آن مراد است که عبارت از سلطنت و بزرگی و عظمت است، نظیر آن که متعارف است که می گویند پادشاه بر تخت نشسته^۳ و

۱. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۱۹، ح ۲۶؛ الدر المنثور، ج ۵۵، ص ۳۴۶.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۱۲.

۳. نفس المصدر.



مراد این است که فرمان روا و پادشاه است. و نیز می گویند حرف فلانی بر کرسی نشست، یعنی کسی نتوانست حرف او را رد کرده. و بنابراین معنی آیه کریمه این می شود که پادشاهی و فرمان روائی او همه را فرا گرفته و حکم او بر جمیع اشیاء جاری است و تمام ممکنات در قبضه قدرت اوست و کسی را یارای رد فرمان او نیست.

﴿وَلَا يُؤَدُّهُ حَفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾

یعنی او را به رنج و زحمت نمی اندازد نگاهداشتن آسمانها و زمین، و بر او گران نیست. و چون بیان شد که قوام همه چیز و وجود همه مخلوقات به ذات مقدس جناب الهی است، و تمام ممکنات در قبضه قدرت اوست، توهم می شد که آیا نگاه داشتن بر او دشوار باشد یا نه، رفع آن توهم فرمود که بر او دشوار نیست حفظ آسمانها و زمین، و فرمود که اوست برتر از حد تصور اوهام و بزرگوارتر از اندیشه فهمها، و در نهایت بزرگواری، یعنی مرتبه او بلندتر از آن است که وهمها ادراک آن مرتبه توانند نمود، یا معنی چنین باشد که مرتبه او بلندتر از آن است که شبیهی و نظیری داشته باشد، یعنی هیچ چیز مشابه و نظیر او نیست.

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾

یعنی - و الله أعلم - جبری و اکراهی در دین نیست، یا به این معنی که احتیاج به جبر و اکراه نیست. چه به تحقیق که ظاهر و ممتاز شده است راه حق از گمراهی. و هرگاه راه رشد و غی از هم ممتاز باشند و جزای هر یک هم معلوم بوده باشد، چنانچه از ما بعد ظاهر می شود، پس چه حاجت است به جبر کردن و اکراه نمودن، یا مراد این است که اکراهی که با تکلیف منافی باشد در دین نیست. یعنی چنین اکراهی که بی شعور و اختیار قبول دین کند نشده. و به این دو تفسیر که مذکور شد منافات ندارد به آنکه باید اهل شرک را بکشند تا دین اسلام قبول کنند.

و بعضی گفته اند که: این آیه منسوخ شده و در صدر اسلام حکم این بود که جبر نباید کرد. هر که خواهد مسلمان شود و هر که نخواهد بر کفر بماند. و در آخر این حکم برطرف شد و مقرر شد که هر که قبول اسلام نکند او را جبر کنند.

و روایتی در این باب نقل نموده اند که:

سبب نزول این آیه آن بود که مردی از انصار که او را ابوالحصین گفتندی دو پسر داشت.



جمعی از تجار شام به مدینه آمدند و پسران آن شخص را به دین نصرانی ترغیب کردند و ترسا ساختند. و آن دو پسر متوجه شام شدند. ابوالحصین بعد از این واقعه نزد سید المرسلین - صلوات الله و سلامه علیه - آمد و گفت: یا رسول الله کس از عقب این دو پسر من بفرست و ایشان را بازگردان و زجر فرما تا به دین اسلام باز آیند. حضرت حق تعالی این آیه را فرستاد که اجبار و اکراه در دین نیست.^۱

﴿فمن يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله﴾

پس هر که کافر شود به طاغوت و ایمان بیاورد به خدای تعالی. و «طاغوت» مشتق از طغیان است. و مراد از طاغوت یا شیطان است یا بتان یا آنچه به غیر خدای تعالی پرستش کنند مانند حیوانات و درخشان و کواکب، و یا مراد از طاغوت خلفای جورند، چون ابی بکر و عمر، و یا مراد از آن کسی است که خلق را به غیر طریقه حق بخواند. و مراد از کفر به او آن است که قول او را عمل ننمایند، و سخن او را باطل دانند.

﴿فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها﴾

پس به تحقیق که دست زده و متمسک شده به حلقه و دست آویزی محکم که در آن شکستن و جدا شدن نیست. و مراد از این تصویر معنی تمسک به راه حق است به صورت محسوس، یعنی چنانکه کسی دست به بندی محکم بزندرها نمی شود و به بلا نمی افتد، همچنین کسی که متمسک به ایمان شود و به معبود غیر حق تعالی کافر شود به چاه ضلالت نمی افتد و به عذاب آخرت گرفتار نمی شود. و از حضرت امام جعفر صادق - علیه الصلوة و السلام - روایت شده که: «عروة الوثقى ایمان به خدا است».^۲ و نیز از حضرت امام محمدباقر - علیه افضل الصلوات - روایت شده که «عروة الوثقى محبت ماست که اهل بیت پیغمبر می باشیم».^۳

۱. تفسیر الثعلبی، ج ۲، ص ۲۳۴؛ أسباب نزول الآيات للنيسابوری، ص ۵۲.

۲. شرح أصول الكافي للمازندرانی، ج ۸، ص ۴۵.

۳. مناقب الامام أميرالمؤمنين، ص ۴۷۵.



و همچنین از حضرت رسول ﷺ روایت شده که :

آن حضرت فرمودند که هر که خواهش دارد که تمسک جوید به عروة الوثقی ای که انقطاع از برای او نباشد، در آویزد و تمسک بجوید به محبت برادر من و وصی من علی بن ابی طالب، پس به تحقیق که هلاک نمی شود. و کسی که محبت او را داشته و تویی به او جوید، و نجات نمی یابد هر که بغض او را داشته باشد و عداوت با او بکند.^۱ و احادیث بسیار روایت شده که: «عروة الوثقی محبت اهل بیت پیغمبر - صلوات الله و سلامه علیهم - است». ^۲ و چون این مختصر گنجایش ذکر همه نداشت به ذکر چند حدیث اکتفا نمود.

اگر کسی توهم کند که: احادیث مذکوره با هم منافات دارند، چه از مضمون حدیث اول مفهوم شد که عروة الوثقی ایمان به خداست، و از دو حدیث آخر معلوم شد که عروة الوثقی محبت اهل بیت - علیهم الصلوة و السلام - است.

جواب گوئیم که: اگر چه به حسب ظاهر منافات دارند، نهایت اینکه به حسب واقع منافات در میان احادیث نیست، چه ایمان به خدا مشروط است به شرط محبت اهل بیت پیغمبر ﷺ و ایمان کامل کسی دارد که محبت ائمه معصومین - علیهم افضل الصلوات - داشته باشد.

و مؤید این معنا است آن حدیث که از حضرت امام رضا - صلوات الله علیه - منقول است که فرمودند: «من قال لا إله إلا الله وجبت له الجنة بشرطها و شروطها و أنا من شروطها»^۳

پژوهشگاه علوم و فنون اسلامی
﴿و الله سمیع علیم﴾

و حق سبحانه و تعالی سمیع و شنواست آنچه بر زبان مؤمن و کافر جاری می شود، و داناست به نیات ایشان و آنچه لایق ایشان می باشد از ثواب و عقاب و غیر ذلک.

۱. معانی الأخبار، ص ۳۶۸، ح ۱؛ مناقب الامام أمير المؤمنين ﷺ، للکوفی، ج ۲، ص ۴۷۶.

۲. مناقب الامام أمير المؤمنين، باب فی أن محبة الله و رسوله ملازمان کمحبة علی، و أن حب أهل البيت هو العروة الوثقی، ص ۴۷۵.

۳. الصوارق المهرقة للتستری، ص ۶.

﴿الله ولیّ الذین آمنوا﴾

خدای تعالی ولیّ آن جمع است که ایمان به خدای تعالی و پیغمبر و روز جزا آورده اند . و «ولیّ» در لغت به معانی متعدده آمده . و مناسب این جایاری کننده یا دوست یا اولی به تصرف است .



و ظاهر معنی این است که خدای تعالی یاری کننده مؤمنان است ، یا دوست مؤمنین است ، یا اینکه اولی به تصرف است از خودشان یعنی متکفل است امور و کار ایشان را و کار ایشان را وانمی گذارد . و خود ، آنچه ایشان را ضرور باشد جهت ایشان میسر می فرماید . و مناسب این معنی است اینکه بعد می فرماید :

﴿یخرجونهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت

یخرجونهم من النور الی الظلمات﴾

یعنی بیرون می آورد ایشان را از ظلمات و تاریکیها به نور و آنانی که کافر شده اند به خدا و پیغمبر خدا و روز جزا ، یعنی روز قیامت ، اولیاء ایشان ، یعنی مدد کاران ایشان یا دوستان ایشان یا جمعی که متکفل امور ایشان ، طاغوت است ، یعنی شیاطینی یا بتان یا خلفای جور ، بیرون می آورند ایشان را از نور به سوی ظلمات .
و مراد از ظلمات یا اقسام کفر است چون بت پرستی و یهودی بودن و نصرانی شدن و غیر ذلک ، یا مراد از آن شبهه چنداست که به وسوسه شیاطین روی دهد و دل حق اندیش حق را از راه می گرداند ، یا مراد معاصی و گناهان عظیم است که باعث خلود در نار است . و مراد از نور ، ایمان به خدا و پیغمبر و روز جزاست .
و چون ایمان یکی و کفر اقسام متعدده ، و همچنین شبهه ها و معاصی متعدده است و ایمان یکی ، ظلمات به صیغه جمع و نور به صیغه مفرد ذکر شده .

و بنابر اول حاصل تفسیر این است که : خدای تعالی ولیّ مؤمنان است که همیشه و دایم ایشان را بیرون می آورد از اقسام کفر به نور ایمان . و مراد از بیرون آوردن از کفر ممکن است که این باشد که با وجود وساوس شیاطین و هوای نفس که اسباب قوی اند از برای کفر لطف او حایل می شود و نمی گذارد که ایشان به کفر بیفتند . پس تعبیر از این مانع شدن به بیرون بودن از کفر شده ، چنانچه متعارفات می گویند : فلان را از دست فلان خلاص کردم ، یعنی می خواست که او را به دست آورد من نگذاشتم و مانع شدم .



و بنا بر ثانی نیز حاصل تفسیر قریب به تفسیر اول است .
و بنا بر ثالث یا مراد باز این نحوست ، یعنی نمی گذارد که معاصی عظیمه را مرتکب شوند ،
یا مراد این است که وقتی که مرتکب گناهان عظیم شوند ایشان را از آن معصیت بیرون می آورد .
یعنی توفیق توبه و توفیق ترک آن گناه می دهد . و ممکن است که در آیه شریفه تمام این
معانی مراد باشد ، یا معانی دیگر که این رساله جای ذکر آن نیست ، یا معانی که عقل ناقص
به آن نمی رسد ، و الله تعالی یعلم .

اگر کسی گوید که : هرگاه نور به معنی ایمان باشد ، تتمه آیه که ظاهر تفسیرش این است
که اولیاء کافرین طاغوتند که کافران را بیرون می آورند از نور به ظلمات چون حل می شود . و
حال آنکه کافران در نور که اسلام است نبوده اند که ایشان را از نور اسلام بیرون آورند .

جواب می گوئیم : که به حسب ظاهر دو وجه دارد :

یکی آنکه : به دستور سابق مراد این باشد که ادله اسلام بر ایشان به نحوی واضح شده
که اگر وساوس شیطان نبود و هوای نفس بر آن شقاوت ، شقاوت دیگر نیفزودی ، البته
ایشان در دایره اسلام در آمدندی و این امور مانع این جماعت گردیدند از آنکه اسلامی را
که چنین ظاهر و هویدا بود قبول نکردند و از این مانع شدن چنین تعبیر به بیرون بردن ایشان
از اسلام شده .

و وجه دوم آن است که : همه کس را حق تعالی بر اسلام خلق کرده ،^۱ چنانکه آیه کریمه :
﴿فطرة الله التي فطر الناس عليها﴾ یعنی اسلام خلقتی است از خدا که خلق کرده مردم را
بر آن خلقت ، دال بر این معنی است .

و همچنین حدیث مشهور که نقل شده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمودند که :

«كل مولود يولد على الفطرة وإما أبواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه»^۲ ، یعنی هر
فرزندی که متولد می شود بر خلقت اسلام و پدر و مادر او آن مولود را یهودی و نصرانی
و مجوس می کنند .

نیز دلیل این معنی است .

پس هرگاه خلقت هر کس اولاً بر اسلام شده باشد و بعد از آن اولیاء ایشان بر ادیان

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۲؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۲۲۲؛ بصائر الدرجات، ص ۹۸، ح ۷.
۲. نیل الأوطار، ج ۱، ص ۱۲۶؛ الأمالی للسید المرتضی، ج ۴، ص ۴؛ عدة الداعی، ص ۳۱۱، ح ۸۳.

باطل ایشان را راه نما بوده باشند درست خواهد بود که اولیاء اینها ایشان را از اسلام بیرون آورده اند . و العلم عند الله .
و این دو جواب بنابر ظاهر گفته شد . و حدیثی بعد از این نقل خواهد شد که دلالت می کند بر اینکه سؤال مذکور وارد است . و الله تعالی يعلم .



﴿أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون﴾

«أولئك»، اشاره به کفار است یا شیاطین انس و جن و اصنام، یا به همهٔ اینها، یعنی این جماعت همیشه مخلّدند در آتش و خلاصی از آن ندارند .
و چون مبتدا و خبر در جمله ﴿أولئك أصحاب النار﴾ هر دو معرفه اند افاده حصری کند، یعنی غیر این جماعت کسی اصحاب نار به این نحو که همیشه در نار باشد نیست .
پس از این حکم مؤمنان ضمنا ظاهر شد که ایشان اصحاب نار نیستند و اگر به سبب معصیتی داخل نار شوند همیشه و دایم در آن نخواهند بود .

مؤمن به گناه در سقر می نشود در زانکه شود همش ضرر می نشود
گر دست می آلوده در آتش داری می سوزد و دست را خبر می نشود
و شیخ جلیل ، ثقة الاسلام ، محمد بن یعقوب الكلینی - قدس سره - در کتاب کافی به سند معتبر نقل نموده که عبدالله بن اُبی یعفرور نقل کرده که :

به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که من با مردم محشور و مختلطم و مرا بسیار تعجب روی می دهد که می بینم جمعی به شما نمی گروند و اعتقاد به امامت شما ندارند، و معتقد امامت خلفای جور و ائمه ضلالت می باشند و ایشان امین و راستگو و وفادار هستند، و جمعی را می بینم که به شما می گروند و اعتقاد به امامت شما دارند امانت و دیانت و راستی و وفا در ایشان نیست . حضرت علیه السلام تکیه فرموده بودند این حرف را که من عرض کردم درست بنشستند و قریب به غضب ایشان را حالتی روی داد، متوجه من شدند و فرمودند: که دینی نیست از برای کسی که عبادت کند خدای را با اعتقاد به امامت خلیفهٔ جوری، و این چنین شخصی که اعتقاد به امامت امام باطل کند هر قدر که عبادت کند، به خدا منسوب نیست و قرب به درگاه الهی از برای او حاصل نمی شود . و همچنین سرزندی و نکوهش نسبت بر کسی که اعتقاد به امامت امام عادل و خلیفه به حق داشته باشد نیست . من از روی تعجب و حیرت



عرض کردم که آن جماعت که اعتقاد به امامت ائمه ضلال دارند، دین ندارند با آنکه صفات خوب و افعال مرضیه داشته باشند، و این جماعت که اعتقاد به امامت امامان حق داشته باشند بر ایشان سرزنی نیست هر چند که مرتکب کارهای زشت شوند، حضرت علیه السلام فرمودند که یکی آن جماعت سنیان دین ندارند و بر این جماعت شیعیان عقابی نیست.

بعد از آن از برای رفع حیرانی و تعجب من فرمودند که نمی شنوی که خدای تعالی می فرماید که: ﴿اللّٰهُ وَلِيّٰ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ﴾، یعنی خدای تعالی ولیّ و متکفل امور مؤمنین است، بیرون می آورد ایشان را از ظلمات گناهان به سوی نور و مغفرت به سبب آنکه اعتقاد به امام عادل و خلیفه حق دارند، یعنی شیعیان را توفیق توبه می دهد، یا امری از ایشان صادر می شود. که سبب آن شود که گناهان ایشان بخشیده شود مثل آنکه طاعتی کنند یا آنکه مؤمنی ایشان را دعا کند، یا مصیبتی و مکروهی به ایشان برسد که رفع گناهان ایشان بشود.^۱

و باز آن حضرت علیه السلام فرمودند که:

خدای تعالی در تتمه آیه کریمه می فرماید: ﴿وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوْتُ يَخْرِجُوْنَهُمْ مِنَ النُّوْرِ اِلَى الظُّلُمٰتِ﴾، راوی گوید که عرض کردم که این آیه در حق کفار نازل شده و مراد بیان حال کافرین است به اعتبار اینکه می فرماید: ﴿وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا﴾، حضرت علیه السلام فرمودند که مراد از این آیه کفار نیست به دلیل آنکه می فرماید که ایشان را از نور بیرون می آورند به سوی ظلمات، و کافر نور از کجا آورد که او را از نور بیرون برند، بلکه مراد از این آیه این است که این جماعت سنیان بر نور اسلام بودند به اعتبار آنکه به خدا و پیغمبر اعتقاد داشتند چون به امامان باطل مثل ابی بکر و عمر و عثمان و غیر ایشان گرویدند و اعتقاد به آن ائمه جور نمودند بیرون به سبب آن اعتقاد از نور اسلام به ظلمات کفر و رفیق کنار شدند و خدای تعالی واجب و لازم ساخت از برای ایشان نار و آتش را به رفاقت کفار و فرمود: ﴿اَوْلٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ﴾.

و از این حدیث ظاهر می شود که مراد از ظلمات امور بد و ناشایست باشد مانند معاصی و کفر، و از نور امری مراد است که سبب آموزش باشد مانند اسلام و طاعت و توبه.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۳؛ ج ۱، ص ۴۲۹، ح ۸۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۷۴، ح ۲۲۴۲۵؛ کتاب الغیبه للنعمانی، ص ۱۳۲.



و همچنین ظاهر می شود که مراد از ﴿الذین کفروا﴾ سنیانند، و اطلاق کفر به ایشان شده به اعتبار آنکه شبیهند به کفار در دنیا به اعتبار اعتقاد و گرویدن به شخصی که نباید به او اعتقاد داشت و لایق گرویدن نیست، و در آخرت رفیق اند با ایشان در آتش .
و ظاهر این است که مراد از طاغوت خلفای جور باشد چنانچه در احادیث و ادعیه بر ایشان اطلاق طاغوت بسیار شده .^۱

و همچنین ظاهر می شود که کسی که اعتقادش به خدا درست باشد و به نبی و ائمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم - قابل باشد و پیروی ایشان کند و معصیتی که سبب سلب و برطرف شدن ولایت اهل بیت باشد سر نزده باشد آن شخص آخر توفیق توبه و امری که سبب آمرزش او شود خواهد یافت هر چند صاحب گناهان عظیمه باشد .
و همچنین ظاهر می شود که سنیان هر چند صاحب صفات خوب باشند و کارهای نیکو کنند به شومی پیروی امامان باطل از نور اسلام عاطل خواهند گشت و با کفار مصاحب و مقرون به مصداق ﴿أصحاب النار هم فیها خالدون﴾ خواهند بود .
اللهم احفظنا و جمیع المؤمنین و المؤمنات .

۱. فی البحار، عن الکافی باسناده عن ابي جعفر عليه السلام فی قوله تعالى: ﴿أم حسبتم أن تتركوا و ما يعلم الله الذین جاهدوا منکم ولم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة﴾ (التوبه ۹: ۱۶) یعنی بالمؤمنین الأئمة عليهم السلام لم یتخذوا الولائج من دونهم .
أقول: ولیجة الرجل بطانته و دخلاؤه و خاصته، و من یتخذه معتمداً علیه من غیر أهله، و الولیجة: کل شیء أدخلته فی شیء و لیس منه، و المراد من المؤمنین فی الآية بصریح قوله عليهم السلام هم الأئمة عليهم السلام مضافاً الی أن ظاهر الآية تقتضی ذلك، فان عطف المؤمنین فی قوله: ﴿ولا المؤمنین﴾، علی الله و رسوله و ضمهم الیهما يدل علی أن المراد بالولیجة من یتولی أمراً عظیماً من أمور الدین و لیس الکامل فی الدین القویم و المستحق لهذا الأمر العظیم بعد الله و رسوله إنا الأئمة عليهم السلام و إنا فما عسی أن یکون غیرهم ولیجة بمثل کون الله و رسوله ولیجة، بحيث به یکون علامة و موجباً للعلم بکون الانسان مجاهداً فی سبيله غیرناظر الی غیر الله و غیر رسوله .

عن ابي الصباح الكنانی، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: «یا أبا الصباح إناکم و الولائج، فان کل ولیجة دوننا فهی طاغوت، أو قال: ند» .^۲

عن تفسیر العیاشی عن أبان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام یقول: «یا معشر الأحداث اتقوا الله و لا تأتوا الرؤساء، دعوهم حتی یصیروا أذناً، لا تتخذوا الرجال ولائج من دون الله، أنا والله إنا والله خیر لکم منهم . ثم ضرب یدیه الی صدره» .^۳
فالایمان الحقیقی یقتضی التبری من الأئمة الذین یدعون الی النار، كما صرح به القرآن و بیته الأئمة عليهم السلام من أنهم أئمة الجور و الضلال . رزقنا الله البرائة منهم فی الدنیا و الآخرة بمحمد و آله طاهرین . [الأنوار الساطعة فی شرح زیارة الجامعة، ج ۵، ص ۶۸- ۷۰]

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۵ .

۲. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۴۶، ح ۶، نقلاً عن تفسیر العیاشی .

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸۳ .



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی